

بستانه به نینس شلو  
 در آن ایام با هزاره باغچه  
 (بعد از آنکه با نینس باغچه را دیدم)

ابوالقاسم حبیب‌اللهی - نوید

**مضامین مشترك در عربی و فارسی با ترجمه شعر به شعر**

در کتاب المحاسن والاضداد جاحظ چنین آمده است: اعرابی بچه گرگی در راه یافت او را به خیمه خویش برد و با شیر میش خود پرورید بچه گرگ چون بزرگ شد نخست میش اعرابی را درید اعرابی این آیات را خطاب به بچه گرگ گفت:

غذتاك شویتهی و نشات عندی  
 فعا ادراك ان اباك ذیب  
 اذا كان الطباع طباع سوء  
 فلیس بنافع ادب الادب

(المحاسن والاضداد ص ۲۶)  
 ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 مضمون حکایت فوق در شاهنامه چنین آورده شده (شاهنامه ص ۱۲۳۳ چاپ‌هنگ)

ز دانا تو نشیدی این داستان  
 که یاد آورد از گفته باستان  
 که گر پروری بچه نره شیر  
 شود تیز دندان و گردد دلیر  
 چو گردد به نیرو و جوید شکار  
 نخست اندر آید به پروردگار

شیخ اجل سعدی شیرازی نیز این داستان را در يك بیت خلاصه کرده است و کمال بلاغت و قدرت خود را در ایجاز نشان داده است:

یکی بچه گرگ می پرورید  
 چو پرورده شد خواجه را بر درید

(گلستان باب اول)

کن ابن من شئت واکتسب ادبا

یفنک محموده عن النسب

ان الفتی من یقول ها انا ذا

لیس الفتی من یقول کان ابی

(نقل از کتاب المستطرف ص ۲ چاپ مصر)

بهترین شعر فارسی که در این موضوع گفته شده است این دو بیت حکیم نظامی

است که در نصیحت فرزند خود گوید :

جائی که بزرگ بایدت بود

فرزندی من ندادت سود

چون شیر بخود سپه شکن باش

فرزند خصال خویشان باش

(لیلی و مجنون نظامی چاپ وحید)

وقالوا یعود الماء فی النهر بعد ما

عفت منه آثار و جفت مشاربه

فقلت الی ان یرجع الماء عائداً

و یعشب شطاء تموت ضفادعه

(نقل از کتاب ادب الدین والدین ص ۱۳۶)

تزدیک به مضمون فوق این رباعی است که در مجمع الفصحاء بنام پندار رازی

آمده است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

باط میگفت ماهی در تب و تاب

غم نیست بجوی رفته باز آید آب

بط گفت چو من قدید گشتم تو کباب

دنیا پس مرگ ماچه دریاچه سراب

(مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۷۱)

اعطیت کل الناس من نفسی الرضا

الا الحسود فانه اعیانی

(محمود و راق کتاب ادب الدنیا ص ۲۳۶)

مضمون فوق را شیخ اجل سعدی شیرازی چنین بیان فرموده است :

توانم آنکه نیازم اندرون کسی

حسود را چه کنم کوز خود برنج دراست

بمیرتا برهی ای حسود کین رنجست

که از مشقت آن جز بهمرک تووان رست

(گلستان چاپ فروغی ص ۲۷)

زیادته او نقصه فی التکلم

(زهیری ابی سلمی معلقات)

مضمون فوق را سعدی شیرازی در گلستان با این یک بیت ادا فرموده است :

عیبو هنرش نهفته باشد

تا مرد سخن نگفته باشد

(گلستان ص ۶۵ چاپ فروغی)

این بیت راتعالی بنام امیر ابوالفضل میکالی نوشته است

کما یهلك الطاوس من اجل ريشه

و قد یهلك الانسان كثرة ماله

(بیتیمه الدهر ج سوم ص ۱۱۳)

این مضمون در اشعار فارسی بسیار آمده است و گمان میکنم اصل آن هم از

امثال فارسی بوده است که شعرای عرب بنظم آورده اند

اینک چند بیت فارسی

طاوس را بدیدم میکند پر خویش گفتم مکن که پرتو بازرب و با فراست

بگریست زار زار و مرا گفت کای حکیمم حال گشای که دشمن جان من این پر است

(سعد کافی مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۴۸۱)

شاعر دیگری در این مضمون چنین میگوید:

چور و باه را موی و طاوس را پر

بلای من آمد همه دانش من

(عطاء بن یعقوب کات لباب الالباب ج ۱)

مولانا جلال الدین رومی نیز این مضمون را با یک بیت بسیار زیبا و فصیح

بیان فرمود :

دشمن طاووس آمد پیر او

ای بسا شه را که کشته فراو

(مثنوی)

المرء بعد الموت احد وثة

بفنی و یبقی منه آثاره

فاحسن الحالات حال امرء

طیب بعد الموت اخباره

(محمود وراق المستطرف ص ۱۴۸)

و همچنین در این مضمون از مقصوره ابن درید :

وانما المرء حدیث حسن

فکن حدیثا حسنا لمن وعی

(مقصوره ابن درید)

مضمون فوق در شعر فارسی بسیار آمده است و اینک چندیتی از آن

فسانه خوب شو آخر چو میدانی که پیش از تو

فسانه نیک و بد گشتند ساسانی و سامانی

(سنائی غزنوی دیوان)

این بیت نیز در تاریخ طبرستان ورده شده است

باری چو فسانه میشوی ای بخرد

حافظ شیرازی نیز این مضمون را به بهترین صورتی در این بیت بیان فرموده

است .

ده روز مهر گردون افسانه است و افسون

نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا

(دیوان حافظ چاپ قدسی)

اذا انت اکرمت الکریم ملکنه

وان انت اکرمت اللئیم تمردا

ووضع الندی فی موضع السیف بالعلی

مضیر کوضع السیف فی موضع الندا

(متنهی دیوان ص ۱۴۸)

مضمون شعر فوق در شعر فارسی بسیار است و ما چند بیت از آن را می آوریم

هر کجا داغ بایست فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود  
(حدیقه سنائی (ص ۱۲۵)

و نیز شیخ اجل سعدی شیرازی در این موضوع چنین فرماید:  
نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان  
(گلستان چاپ فروغی)

و باز در ضمن قصائد خود چنین گوید:  
با بدان بد باش و با نیکان نکو  
جای گل گل باش و جای خار خار  
(کلیات سعدی قصاید)

### متنبی

وما الحسن فی وجه الفتی شرفاً له  
اذا لم یکن فی فعله و الخلاق  
(دیوان متنبی)

مضمون فوق در عربی و فارسی زیاد است سعدی فرماید:  
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست  
ای برادر سیرت زیبا یار  
(کلیات سعدی)

و همچنین در بوستان گوید:  
که عشق من ای خواجه برخوی اوست نه برقد و بالای دلجوی اوست  
(بوستان ص ۱۲۵)

### سموال بن عادبا

اذا المرء لم یدنس من اللوم عرضه فکل رداء برتدیه جمیل  
(شرح حماسه ای تمام ص ۱۲۵)

ابوالعلاء معری نیز در همین معنی گفته است

اذا كان في لبس القتي شر ناله  
فما لل سيف الاغمده والحمائل

(سقط الزند ص ۶۵)

مضمون فوق در شعر فارسی نیز بسیار آمده است چنانکه سعدی فرماید

تن آدمی شریف است بجان آدمیت  
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

(کلیات سعدی)

و همچنین خواجه حافظ فرموده است

مرد خدا شناس که تقوی طلب کند  
خواهی سپید جامه خواهی سیاه باش

(دیوان حافظ چاپ قدسی)

کم من مریض تدتخطاه الردی  
فنجاورمات طیبیه والعود

(علی من الجهم نقل از المعاسن والاضداد ص ۳۶)

این مضمون را سعدی در یک بیت بیان فرموده است

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست  
چون صبح شداو بمرد و بیمار بزیست

(گلستان باب دوم ص ۴۶)

و نیز جای دیگر فرماید:

بسکه در خاک تندرستان را  
دفن کردیم وزخم خورده بماند

(گلستان باب دوم ص ۴۶)

### علی بن الحکم

ماضره ان بزعه لباسه  
قال سيف اهل مايري مسلولا

(طبقات الشعراء ابن معتر ص ۳۲۰)

این بیت کمال الدین اسماعیل در قصیده معروف خود شبیه به مضمون فوق است

تا همچو تیغ جوهر ذاتیست زیورم

(دیوان کمال ص ۲۲۵)

اندر برهنگی است همه اشتهار من

این دو بیت را به عبدالله بن معاویه بن جعفر نسبت داده‌اند

ولا بعض ما فيه اذا كنت راضيا

ولست براء عیب ذی الودکله

ولکن عین السخط تبدی المساویا

فعین الرضاعن کل عیب کلیلة

(کتاب ادب الدنيا والدين ص ۱۷)

سعدی شیرازی مضمون فوق را در چند جا به عبارات مختلف ایراد فرموده

است یکی از آنها این است

کاخلاق بدم حسن نماید

از صحبت دوستی برنجم

خارم گل و یا سمن نماید

عیب هنر و کمال بیند

تا عیب مرا بمن نماید

کو دشمن شوخ چشم ناپاک

(گلستان باب چهارم)

این مضمون را در چند جای دیگر نیز تکرار فرموده است چنانکه گوید

چشم بداندیش که برکنده باد

دوست نبیند بجز آن یک هنر

ورهنری داری و هفتاد عیب

(گلستان باب پنجم)

و نیز در همین باب فرماید

نشان صورت بوسف دهد بناخویی

کسی بدیده انکار اگر نگاه کند

فرشته‌ایت نماید بچشم کروی

و گریه چشم ارادت نکه کنی در دیو

باز در جای دیگری فرماید

هنر بچشم عداوت بزرگتر عیبی است  
 گل است سعدی و در چشم دشمنان خارا است  
 (گلستان باب پنجم)

### عروة بن اذینه

نراع اذا لجنائز قابلتنا  
 و یجزنا بکاء الباکبات  
 کروعه ثلة لمغار ذنب  
 فلما غاب عادت را تعات

(البيان و التبيين ج ۳ ر ص ۲۰۱)

شبيه به مضمون فوق این بیت سعدی است:

گوسفندی برد این گرگ مزور هم‌روز  
 گوسفندان دگر خیره بردمی نکردند  
 (کلیات سعدی ص ۴۸۴)

و نیز اوحدی در همین باب گوید:

گرگ اجل پیایی از این گله میبرد  
 وین کله را نگر که چه آسوده میچرند

(مجمع الفصحاء ج ۱)

این دو بیت در اغانی و سایر کتابهای ادبی به عدی بن زید العبادی نسبت

داده شده.

رب ركب قदानا خوا حولنا  
 بشربون الخمر بالماء الزلال  
 ثم را حواً عصف الدهر بهم  
 و كذاك الدهر حالا بعد حال

(اغانی ج ۲)

شبيه به مضمون فوق این قطعه است که سعدی در بوستان فرموده است

شنیدم که جمشید فرخ سرشت  
 بر این چشمه چون ما بسی دم زدند  
 بر چشمه ای بر به سنگی نوشت  
 برقتند تا چشم بر هم زدند

(بوستان ص ۱۴۸)



در کتاب ادب الدنيا والدين اين آيات را به حسان بن ثابت نسبت داده است

اخلاء الرخاء هم كثير و لكن في البلاء هم قليل

فلا يفرك خلة من تواخى فما لك عند نائبة خليل

(کتاب ادب الدنيا والدين ص ۱۳۹)

شبيه مضمون فوق اين آيات سعدی است :

دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و در ماندگی

(گلستان باب دوم)

و در جای دیگر فرماید:

این دغل دوستان که میبینی مگسائنه گرد شیرینی

تا حطامی که هست مینوشند همچو زنبور بر تو می جوشند

باز وقتیکه ده خراب شود کیسه چون کاسه ریاب شود

ترك صحبت کنند و دلپارشی گاه علوم انسانی معرفت خود نبود پنداری

(کلیات سعدی مثنویات)

رتال جامع علوم انسانی  
در وصف کتاب

لنأند ماء ما نمل حدیثهم الباء مامونون غیبا و مشهدا

یفیدو ننا من علمهم علم ماضی وعقلا و تایدأ و رایأ مسدا

(ابن اعرابی نقل از طبقات النحویین ص ۴۵)

و نیز در همین موضوع

لعم المحدث والرفیق کتاب تلهو به ان خاتك الاصحاب

لامفشیاً سراً اذا استودعته و تنال منه حکمة و صواب

(نقل از کتاب المعاسن والاضداد ص ۱۰)

حکیم ناصر خسرو علوی در ضمن یکی از قصائد خود در این باب

چنین گوید :

سخنکوئی امینی راز داری

مرا یاریست چون تنها نشینم

ندانند غم و لیکن غمگساری

همی گوید که هرگز نشنود خود

نگوید تا نیابد هوشیاری

سخن گوید بی آوازی ولیکن

برویش بر بینم یادگاری

بهر وقت از سخنهای حکیمان

(دیوان چاپ تهران ص ۴۴۵)

گرد آورنده این مجموعه را نیز قطعه ای است در وصف کتاب که بعضی از

مضامین آن از اشعار عربی اقتباس شده است و بقیه از خود اینجانب است

که هرگز بدلی از صحبتش ملالی نیست

مرا ز جمله جهان یاری اختیار آمد

بهبیچوجه و را غمزه و دلالی نیست

هر آن زمان که مرا میل صحبتش باشد

بهبیچگاه مرا او را زمن سثوالی نیست

هر آنچه خواهی از وی همواره برسم لیک

و لیک در سخنش هیچ قیل و قالی نیست

اگر چه از همه کس بیشتر سخن گوید

ولیک هیچ زمان با منش جدالی نیست

هزار مسئله آموزدم ز نیک و ز بد

که هرگزش طمع منصبی و مالی نیست

چنین رفیق کجادر جهان بدست آید

که خوشتر از وی در دیده ام جمالی نیست

بروز و شب نظر از روی او نکیرم باز

که هرگزش زد و چشم من انفصالی نیست

سواد دیده من شد مگر سیاهی او

فصل حبال البعید ان وصل الحبل واقص القریب ان قطعه

(اضبط بن قریع البیان والتبیین)

سعدی در این باب فرماید :

چون نبود در پسر دیانت و تقوی

قطع رحم بهتر از مودت قریبی

(گلستان)

و نظیر معنی فوق این بیت است

لمودة ممن یحبك مخلصا

خیر من الرحم القریب الکاشح

(نقل از کتاب ادب الدنیا والدین ص ۵۶)

سعدی در یکی از غزلیات خود این معنی را چنین آورده است

که دوستان وفادار بهتر از خویشند

مرا بعلت یگانگی ز خویش مران

( کلیات سعدی طبقات )

بنجوم اقطار السماء تعلقی

لو کان بالحیل الغنی لوجدتنی

شیطان مفترقان ای تفرق

لکن من رزق الحجی حرم الغنی

(امام شافعی - نقل از ج ۲ و فیات الاعیان)

و نیز در همین معنی

کم عاقل عاقل اعیت من ذاهیه کاه علوم انسانی جاهل جاهل نلقاه مرزوقا

(این راوندی نقل از المستطرف)

ز نادان تنگ روزی تر نبودی

اگر روزی بدانش در فرودی

که صد دانا دران حیران بماند

به نادان آنچنان روزی رساند

و نیز:

ایله اندر خرابه یافته گنج

کیما گر به غصه مرده و رنج

(گلستان باب اول)